

### مقدمه

ماندگاری، پویایی و پیوستگی ادیان در جاری زمان، بسته به دلبستگی و پای بندی پیروان و گروندگان به آنهاست. زیرا دینداری، سعادت و رستگاری و کامیابی خویش را در باورمندی به آموزه های دینی خود می داند و با چنین انگاره ای، خود را از درون پای بند به پشتیبانی و دفاع از آن می بیند.

بر همین اساس شخص دیندار حاضر است برای دست یابی به سعادت و رستگاری، هرگونه پشتیبانی مادی و معنوی را در جهت تواناسازی و نشر و گسترش دین مورد نظر خود انجام دهد. بی گمان، اگر ادیان از چنین پای بندی و پشتیبانیهایی که گاه تا مرز فداکاری و از جان گذشتگی نیز پیش می رود، بی بهره بودند، دوران حیات و ماندگاری آنان دیری نمی پایید و هر دینی به طور طبیعی اندکی پس از ظهور، از میان می رفت، همان گونه که اگر ادیان باطل می بودند و دور نمایه ای تهی از آموزه های کارآمد داشتند نیز، دوام نمی آوردند

بر این اساس، پایداری ادیان، با چشم پوشی از دورنمایه و رسالت آنها، بیش از هر عامل دیگری بسته به پیروی جدی و پشتیبانیهای بی دریغ گروندگان به آن ادیان است. طبیعی است که پیروان هر دین و آیینی، تنها باورهای خود را بر حق و صحیح بدانند و ادیان و مذاهب دیگر را باطل و

نارسا بینکارند. این گونه اختلافها و فرقهها و ناسانیها و مرزبندیها، تنها در بین ادیان نیست، بلکه در داخل هر دینی نیز ممکن است گرایشها و مذاهبهای گوناگونی وجود داشته باشد و پیروان هر یک از آنها تنها مذهب خود را بر حق بدانند و مذاهب دیگر را باطل.

البته روشن است که در نظر گروندگان، هیچ گاه ادیان و مذاهب دیگر با هم یکسان نیستند، ممکن است پاره ای را نزدیک تر و پاره ای را دورتر از حق بدانند و یا پاره ای را باطل و پاره ای نارسا و ناتمام بدانند. اکنون این پرسش مورد گفت و گو است که آیا رستگاری و سعادت مندی انسان، ویژه پیروی و عمل به یک دین است و تنها پیروان همان دین اهل نجات و رهاییند؟ یا این که دین حق تنها یک آیین نیست دینهای حق بسیارند و انسانها از هر یک پیروی کنند، درست است؟ در صورتی که پذیرفتیم که دین حق همواره یکی بیش نیست و ممکن نیست همه ادیان بر حق باشند، اگر کسی بدون داشتن دین حق و باور درست، کارهای نیک و شایسته مورد پسند و خواست شرع انجام دهد، آیا کار او پاداش خواهد داشت؟

پرسشهایی از این دست، مدتهاست که محققان و اندیشه وران را به اندیشه واداشته و بحثهایی هم ارأه شده است.

شهید مرتضی مطهری از طرح کنندگان نخستین این بحث به شمار می رود که می نویسد:

(... آیا دینی غیر دین اسلام مقبول است و یا دین مقبول، منحصر به اسلام است؟ و به عبارت دیگر،

آیا آنچه لازم است فقط این است که انسان یک دینی داشته باشد و حداکثر این است که آن دین

منتسب به یکی از پیغمبران آسمانی باشد و دیگر فرق نمی کند که کدام یک از ادیان آسمانی

باشد، مثلاً مسلمان یا مسیحی یا یهودی و حتی مجوسی باشد؟ یا این که در هر زمان دین حق یکی

بیش نیست؟)

استاد شهید در کنار این بحث، مسأله کارهای نیک نامسلمانان را به شرح بحث کرده است: اگر

کسی بدون باور به دین حق، کار نیک پذیرفته شده و مورد امضای دین حق را انجام دهد، آیا کار

او پاداش خواهد داشت، یا نه؟ و آیا شرط پاداش داشتن کارهای شایسته، ایمان به دین حق است

یا نه؟ در دو، سه دهه اخیر، بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شماری، با ترجمه آثار متکلمان

و فیلسوفان غربی در این باب و بازگو کردن اندیشه های آنان، به این گونه بحثها در محفلهای علمی

و دانشگاهی دامن زده اند. به نظر می رسد، دست کم، شماری از اینان به انگیزه های سیاسی و

با هدف شبهه افکنی و سست کردن پایه های ایمان اسلامی در جوانان وارد این میدان شده و مسأل

کهنه و چند دهه پیش اروپا را با تفسیرها و تحلیل و بررسیهای نادرست و در قالبهای جدید

قرار داده اند و می خواهند با دستاویزهای سست به متون دینی و بهره گیری از سروده های شاعران و

قطعه های ادبی و عرفانی آن را با معیارها و ترازهای اسلامی نیز سازوار جلوه دهند، حتی شماری

از مدعیان روشنفکری به دروغ به عالمانی پیرایه بسته اند که آنان حق را ویژه یک شریعت نمی دانند.

در این نوشتار، برآنیم گذری و نظری بر اندیشه های اندیشه ور و فیلسوف بزرگ دنیای اسلام، شهید مرتضی مطهری و بهره گیری از دیدگاههای وی در این زمینه، داشته باشیم و درستی و یا نادرستی پلورالیزم دینی و تکثرگرایی را به بوته بحث بگذاریم و پیامدهای تکثرگرایی دینی را از نظر بگذرانیم ولی پیش از آن، بایسته است به معنای پلورالیزم در فرهنگ غرب و کاربرد و قرآتهای گوناگون آن اشاره کنیم و گونه های پلورالیزم را یادآور شویم.

#### معنای پلورالیزم

پلورالیزم از ریشه Plural به معنای جمع، فزونی و پرشمار است و در فرهنگ های انگلیسی به معنای جمع گرایی، چندگانگی و تکثرگرایی به کار رفته است. همچنین به حکومتهای ائتلافی که از چند حزب، گاه مخالف هم به وجود می آیند و کسانی که چندین همسر دارند و مشرکان و چند خدا باوران، از باب این که چندگانگی و فزونی در آنها وجود دارد اطلاق می گردد. بر همین اساس، در فرهنگ غرب، ابتدا به کسانی که چند مقام دینی را در کلیسای کاتولیک عهده دار بوده و از این

رهگذر درآمدهای بسیاری داشته اند، پلورالیست Pluralist گفته می شده است. ولی سپسها، این مفهوم گسترش یافته و به همه کسانی که درآمدهای گوناگون و بسیار داشته و از چند جا درآمد به دست می آورده اند، چه دست اندرکار کلیسا و پستهای کلیسای کاتولیک باشند و چه نباشند پلورالیست، گفته شده است و کم کم در هر مقوله و هر چیزی که، به گونه ای چندگانگی در آن راه داشته این واژه در آن به کار رفته است که در مقوله های دینی، فرهنگی و سیاسی، کاربرد ویژه خود را دارد.

در فرهنگهای سیاسی در معنای پلورالیسم نوشته اند: (پلورالیسم یا مسلک کثرت، نام آن فلسفه سیاسی است که گوید علاقه فرد نباید منحصر به پیوستگی سیاسی وی با دولت باشد، بلکه علاقه های دیگر دارد، مانند علاقه اقتصادی، مذهبی و غیره و این علایق، باید در تعیین خط مشی و سیاست جامعه مورد توجه قرار گیرد و مفهوم دیگر آن اعتقاد به لزوم تعدد احزاب و جماعات و انواع انجمنها و عقاید و سلیقه ها در اجتماع است و پرورش و تشویق این تعدد و کثرت دستجات و موافقت دولت با شرکت ایشان در امر حکومت و اداره امور جامعه.

این مسلک برابر (Monism) قرار دارد که آن را فرضیه (مونستیسم) دولت نامند و گوید: حق حاکمیت (سورننه) حق منحصر دولت و اراده اعلای دولت است و تمام موسسات و افراد باید تابع دولت سیاسی باشند. طبق آیین پلورالیست آتوریته حکومت در درون یک جامعه باید تقسیم

شود بین گروههای مختلف، مانند: گروههای مذهبی و اجتماعی و اقتصادی و در انحصار دولت نباشد. این جماعت بر سه فرقه تقسیم می شود، افراطی تفریطی و اعتدالی... در تعریف بالا، بیش تر به پلورالیزم سیاسی توجه شده، ولی روشن است که در بعد دینی و فرهنگی نیز همین تعریف راست می آید و در مفهوم پلورالیزم در گونه های گوناگون آن، جمع گرایی، گروه گرایی و چندگانگی نهفته است.

اکنون کاربرد پلورالیزم در دنیای غرب بر این محور استوار است که اصل زندگی در جامعه و یا سرزمینی که ساکنان آن در نژاد، فرهنگ، زبان و دین ناسانیها و جداییهایی دارند، امری ناگزیر است و ما باید بپذیریم که در چنین جامعه ای، بر خلاف عقاید گوناگون و ناسازگار و اختلافهای ژرف اعتقادی و فرهنگی و نژادی، زندگی صلح آمیز و به دور از تنش ممکن است و یکان یکان جامعه باید یکدیگر را تاب بیاورند و بپذیرند. البته در شکلهای دیگری نیز اندیشه تکثرگرایی بروز و نمود می یابد که پرداختن به آنها از حوصله این نوشتار بیرون است.

گونه های پلورالیزم

پلورالیزم در فرهنگ غرب، چنانکه دیدیم، کاربردهای گونه گون دارد و به همپا و همراستای

آن، به گونه های بسیاری نیز بخش شده که مهم ترین آنها، اینهاست:

### ۱. پلورالیزم سیاسی: پلورالیزم سیاسی، باورمندی به پخش قدرت در گروههای گوناگون و

پذیرش بسیاری حزبها و دسته ها و گروه هاست. در حقیقت، پلورالیزم سیاسی لازمه و نتیجه

لیبرالیسم است. البته لیبرالیسم همه جا با پلورالیزم سیاسی هماهنگ نیست و ناسانیها و فرقهایی با هم

دارند. براساس اندیشه پلورالیزم سیاسی، برای نگهداشت جامعه از گزند خودکامگی و استبداد،

بایستی همه کسان و گروهها و حزبها در قدرت شریک شوند و تا آن جا که ممکن است قدرت در

جامعه پخش گردد و از این که یک فرد و یا یک گروه کانون قدرت شوند، پرهیز گردد.

### ۲. پلورالیزم اخلاقی: در پلورالیزم، اخلاقی، هیچ یک از فرایافته های اخلاقی و ارزشی بر مدار

پایا و پایداری نمی چرخد و ارزش آنها، در این نگرش ناپایاست. در حقیقت، براساس پلورالیزم

اخلاقی ارزشها نسبی هستند و درحوزه اخلاق نسبت حاکم است.

### ۳. پلورالیزم دینی: تکثرگرایی و پذیرش این نکته که در حوزه ادیان، حقها بسیارند و هر

دینی می تواند بارقه ای از حق داشته باشد. بدین معنی که ما حقیقت مطلق را در یک دین و مذهب

ویژه ندانیم، بلکه آن را مشترک میان همه آیینها و مذهبها بدانیم و بر این باور باشیم که سعادت و

نجات و رستگاری بسته به پیروی از یک دین نیست، پیروی از هر دینی انسان را به سرچشمه های

سعادت رهنمون می شود. البته پلورالیزم دینی از جهت گستره فراگیری قلمرو آن فرقهایی دارد که

شرح آن خواهد آمد.

پیشینه پلورالیزم

پلورالیزم، گرچه در سالهای اخیر بر سر زبانها افتاده است و در کانون توجه اندیشه وران قرار

گرفته، ولی اندیشه جدید و نو نیست. پیشینه اندیشه پلورالیزم را باید در قرنهای پیشین جست. در بیان

فلاسفه یونان ارسطو، به گونه ای به پلورالیزم در حکومت باور داشته است و بر همین اساس اندیشه

های استاد خود، افلاطون را که نظریه یکجایی و کانونی قدرت داشته، به بوجه نقد قرار داده است

و به روشنی یادآور شده که گوناگونی مردم در نژاد و زبان و عقیده و... به حال اجتماع مفیدتر

است، زیرا حاکمیت کانونی و یکجایی، انگیزه های سالم را برای تکاپوی اجتماع در راه سعادت

فردی و جمعی از بین می برد.

این گونه اندیشه ها را سپسها فیلسوفان غربی پی گرفتند، چنانکه از اندیشه های سیرون در قرن اول

ب.م و سن اگوستین در قرن پنجم، گونه ای از پلورالیزم استفاده می شود. در دوران معاصر، جان

استوارت میل و تی.اچ. گرین و بسیاری دیگر از اندیشه وران غربی چنین نظریه ای را ابراز داشته اند.

فلاسفه آمریکایی در دوران استقلال آن کشور و در هنگام وضع قانون اساسی تا اندازه ای اندیشه

پلورالیزم را گسترش دادند. ریشه پلورالیزم دینی، به قرون وسطی و دورانی که مسیحیان

کاتولیک به ویژه بودن رستگاری در مذهب کاتولیک پای می فشردند، باز می گردد.

در حقیقت، پلورالیزم، بازتاب تندبها و خشونت‌های کلیسای کاتولیک بود. در آن هنگام کشیشان بر

این باور بودند که جز پیروان کاتولیک، همه به دوزخ افکنده می شوند در نظر آنان، هیچ یک از

پیروان دیگر فرقه های مسیحی و پیروان ادیان دیگر، اهل نجات نیستند حتی پیامبران پیشین، مانند:

حضرت ابراهیم و حضرت موسی (ع). این پیامبران گرچه مورد احترام و تکریم کلیسایند، ولی

در جایی میان بهشت و جهنم، به نام (لیمبو) می مانند و تنها در روز رستاخیز و به وسیله حضرت

مسیح به بهشت برده می شوند.

اختلافها و درگیریهای شدید بین کاتولیکها و پروتستانها و دیگر فرقه های مسیحی که حتی به

جنگ و خون ریزی انجامید، به این اندیشه دامن زد و آن را گستراند که: عقاید و مذاهب دیگر

را باید پذیرفت و به همه آنها به دیده احترام نگریست. بعدها دگرگونیهای گسترده ای که در

اروپا پدید آمد، رهبران کلیسا را بر آن داشت که نظریه پلورالیزم را مطرح و اعلام کنند: برای

سعادت مندی و بهروزی و رفتن به بهشت، لازم نیست غسل تعمید در کلیسا و به دستگیری کشیشان

صورت بگیرد، بلکه اگر در جاهای دیگر و حتی با روشهای دیگر و بدون استفاده از آب هم انجام

بگیرد، کافی است.

بدین ترتیب، واپس نشینی آشکار رهبران کاتولیک از دستورها و برنامه و کارهای خشک و بی روح و خشونت زا، دایره سعادت و رستگاری را گستراند و کم و بیش شعاع آن، همه مذاهب و آیینهای جدا شده از مسیحیت را در بر گرفت.

با این حال، در گذشته که پیوند و پیوستگی و رفت و آمد ملتها و جامعه ها، بسیار کم بود، مساله پلورالیزم و تکثرگرایی دینی به شکل کنونی آن مطرح نبود و تنها در قرن اخیر است که همپا و همراستای گسترش جامعه های غربی و برقراری پیوند گسترده بین آنها، مساله تکثرگرایی به گونه جدی مطرح شده و دیدگاهها و آرای گوناگونی در این باب، ارأه گردیده است. البته، هیچ گاه دامن زدن به این اندیشه ها و برانگیختن اندیشه واران به ناسازگاری و سازگاری با آن، برکنار از هدفها و دکترین های سیاسی و استعماری نبوده است.

در این روزگار، جان هیگ، از متکلمان مسیحی انگلیس ساکن آمریکا، تفسیر و قرآتهای ویژه ای را که اکنون در میان بیش تر روشنفکران غرب باور مطرح است، ارأه داده است: (تندروتر از شمول گراها، پلورالیزم هیگ می باشد که قال است: هر کس با قطع نظر از نژاد و رنگ و عقیده می تواند به بهشت برود به شرط این که از طریق برخی ادیان از (توجه به خود) منسلخ شود و به حقیقت توجه کند. حتی هیگ حاضر است بپذیرد که کمونیسم، برای بعضی از مردم راه نجات

است، دست کم او این احتمال را رد نمی کند.

بر اساس نظریه هیگ، پلورالیزم یا تکثرگرایی دینی، به معنای بسیار بودن دینهای حق است. در تفکر هیگ، در اساس، هیچ یک از ادیان موجود در جهان، الهی و غیر الهی، باطل نیستند، بلکه همه دینها و مذاهبها و فرقه های شاخه شاخه شده از آنها بر مدار حق قرار دارند. به طور طبیعی پیروان و گروندگان آنها نیز، برخلاف گوناگونی عقاید و رفتار، اهل نجات و سعادت هستند و همه آنان به بهشت می روند، هر چند خود آنها یکدیگر را کافر و اهل عذاب بدانند.

بالاتر از این، چنانکه سخنان بالا نیز بیانگر آن است، هیگ گستره رستگاری و سعادت را محدود به دینداران و پیروان مذاهب نمی داند، بلکه کمونیستها، ناباورمندان و ناسازگاران با دین نیز اگر از توجه به خود، جدا شوند، می توانند اهل بهشت باشند. در پلورالیزم هیگ، یک حقیقت وجود ندارد، بلکه حقها و حقیقتها وجود دارد. هر چند هیچ کدام از آنها حق کامل و مطلق نیستند و هر کدام از آنها بهره ای از حقیقت را دارند.

شماری از روشنفکران غرب زده، در سالهای واپسین، با اثرپذیری و پیروی از اندیشه های لیبرالیستی، تلاش ورزیده اند به گونه ای تفکر پلورالیستی جان هیگ را رونق دهند و با نگارش کتاب و مقاله و نشر آنها و انجام گفت و گوهای مطبوعاتی سعی کرده اند پلورالیزم دینی را به عنوان یک نظریه کار آمد مطرح سازند.

در این تکاپو، دانسته یا ندانسته، بدون توجه به آموزه های روشن و بی چون و چرای وحیانی و برکنار از قرآن و سنت قطعی، اسلام را با دیگر دینها و مذاهبها، که هیچ سند قطعی و معتبری، برای دستورها و آیینهای آنها در دست نیست، و به کلی واژگونه و تحریف شده اند، همسان قرار داده اند. در حالی مدعیان روشنفکری از تفکر پلورالیستی جان هیگگ، به عنوان یک ارزش یاد می کنند و در دفاع از آن به این سو و آن سو می زنند که در خود غرب، این گونه ارزشها بی ارزش شده و پایه های آنها دچار سستی شده یا دست کم، درستی آنها مورد خدشه قرار گرفته است.

روشنفکران غرب زده این نکته را نفهمیده اند و یا سستی شده نخواسته اند بفهمند که بانیان تفکر پلورالیستی در غرب، بیش تر با انگیزه های سیاسی و استعماری به آن دامن زده اند و از این روی، بسیاری از آنان پیرو هیچ دینی نیستند و یا باورها و اعتقادهای دینی آنان بسیار کم رنگ است و در میان دینداران غربی جایگاهی ندارند.

استعمارگران اروپایی و معماران تباهی غرب، از آن جا که عقاید دینی مردم، بویژه باورها و گرایشهای اسلامی را سدی بر سر راه خویش می دیده اند، با عنوانهای گوناگون و گاه در قالبهای دینی و ارزشی سعی داشته اند دین را امری شخصی و سلیقه ای بنمایانند و بگویند: که دین به زندگی اجتماعی و سیاسی هیچ کاری ندارد و تنها برای سرگرمی و امری سلیقه ای است.

شهید مطهری درباره این گونه نگرش، که ساخته و پرداخته عقیده پردازان استعماری است، می

نویسد: (... فرنگیها که می گویند از نظر توحید و ایمان نباید مزاحم کسی شد از این جهت است که فکر می کنند، اینها جزء امور خصوصی و سلیقه ای و ذوقی و شخصی است. انسان در زندگی به یک چیزی باید سرگرم باشد که اسمش ایمان است. مثل امور هنری است، یکی از حافظ خوشش می آید یکی از خیام خوشش می آید، یکی از فردوسی خوشش می آید. دیگر نباید مزاحم کسی شد که سعدی را دوست دارد که تو چرا سعدی را دوست داری؟ من حافظ را دوست دارم، تو هم حتما باید حافظ را دوست داشته باشی. می گویند: دین هم، همین جور است یک کسی اسلام را دوست دارد، یک کسی مسیحیت را دوست دارد، یک کسی فرد دیگری را دوست دارد، یک کسی هم هیچ یک از اینها را دوست ندارد. نباید مزاحم کسی شد. اینها از نظر فرنگیها به اصل زندگی مربوط نیست، آنها اصلا طرز تصورشان و طرز تفکرشان در دین با طرز تصور ما فرق می کند. دینی که مثل دینهای آنها باشد، همین جور هم باید بود. ولی از نظر مادی، یعنی صراط مستقیم، یعنی راه راست بشری، بی تفاوت در مساله دین بودن، یعنی در راه راست بشریت بی تفاوت بودن، ما می گوئیم توحید به سعادت بشری بستگی دارد، مربوط به سلیقه شخصی نیست، مربوط به این قوم و آن قوم نیست.)

دیدگاهها و قراینهای گونه گون از پلورالیزم دینی

اکنون که کم و بیش، پیشینه تفکر پلورالیستی و خاستگاه آن در غرب روشن شد و بیان گردید که هدف غربیان بیرون کردن دین از عرصه زندگی و هموار کردن راه برای استعمارگران است، می پردازیم به بیان قرآتها و دیدگاههای گوناگون و ناسانی که در این زمینه ابراز شده است.

همان گونه که پیش از این اشاره شد، پلورالیزم دینی یکی از گونه های پلورالیزم به شمار می رود و مدتهاست که در برابر نظریه معروف انحصارگرایی که بر این باور است در بین دینها و مذهبهای گوناگون، تنها یک دین (حق) است و سعادت و رستگاری انسان جز با پیروی از آن دین میسر نیست، نظریه پلورالیزم دینی و تکثرگرایی مطرح شده است.

گرچه همه طرفداران پلورالیزم، به گونه ای جمع گرایی و بازانندیشی در حوزه دینی، باور دارند، ولی در این که هدف از پلورالیزم، انبوهی، فزونی و پرشماری حقها و ویژه نبودن راه حق و رستگاری در یک دین باشد، دیدگاه یکسانی ندارند.

به دیگر سخن، در خود پلورالیزم دینی نیز، قرآتها و برداشتهای گوناگونی وجود دارد که در زیر به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

۱. همزیستی مسالمت آمیز: برابر این قرآت، در پلورالیزم دینی، با بسیاری و فزونی دینها و گوناگونی آنها و اختلاف پیروان آنها، حقوق آنها، یکسان خواهد بود پیرو هر مرام و مسلک و

آیینی، حقوق پیروان دیگر مذہبها و آئینها را محترم می شمرد و دیدگاههای دیگران را برمی تابد و در کنار یکدیگر، با صلح و آرامش می زیند.

در این نگرش، گروندگان به دینها و مذہبهای گوناگون، بایستی به جای آن که با یکدیگر به جنگ و جدال پردازند و نیروها و تواناییهای خود را صرف از بین بردن یکدیگر کنند، به تواناسازی زمینه های مشترک و فراهم ساختن زمینه سازگار برای همزیستی شرافت مندانه در کنار هم پردازند.

این گرایش می خواهد گونه ای سازگاری آشتی جویانه و سازگارانه بین پیروان دینها و آئینهای گوناگون پدید آورد و نگذارد همچون سده های پیشین، کشمکش و جنگهای ویرانگر بین پیروان دینها و مذہبها ادامه یابد و امنیت و آسایش مردم را از بین برد و زمینه ای فراهم آورد که باورمندان و گروندگان هر دین، به جای آن که نیروهای خود را در راه از بین بردن دین دیگر به کار برند، به تواناسازی و اصلاح خویش و فراهم سازی زمینه های سازگار برای همزیستی صلح جویانه، پردازند.

برابر این قرأت از پلورالیزم، لازم نیست که دینها و آئینها و فرقه ها یکی شوند و یا پیروان آنها دست از باورهای خویش بردارند، بلکه با این که عقاید گوناگون دارند، در پیوند با یکدیگر، شیوه رفق و مدارا را در پیش گیرند و عقاید و حقوق یکدیگر را محترم شمارند.

این گونه نباشد که پیروان هر دین با پافشاری بر حق بودن دین خویش، به مبارزه با دینها و آیینها پردازد و بخواهد آنها را از صحنه به در برد و از بین ببرد، همان گونه که در طول تاریخ بر اثر به کار بستن همین تعصبات، پیروان دینها و آیینهای گوناگون حاضر نبوده اند یکدیگر را برتابند. نمونه این ناسازگاری را در جنگهای خشن و درازمدت صلیبی بین مسلمانان و مسیحیان که سالها ادامه داشته و نیز جنگهای فرقه ای بین هواداران فرقه های کاتولیک و پروتستان در مسیحیت و بین شیعه و سنی در اسلام، می توان دید.

در جنگ های ویرانگر بین پروتستانها و کاتولیکها میلیونها نفر از بین رفته اند. تنها در سال ۱۰ میلادی در شهر (کالابریا)، از شهرهای ایتالیا، بیش از یک میلیون نفر از فرقه پروتستانها به دست فرقه کاتولیک کشته شده اند. در یک مرحله دیگر کاتولیکهای جزم اندیش که برای هیچ کس، جز پیروان پاپ حق حیات باور نداشته اند، بیش از دویست و سی هزار نفر از مسیحیان پروتستان را تنها به جرم این که به پاپ ایمان نداشته اند، به بدترین گونه در آتش سوخته و بسیاری دیگر را به گوناگون شکنجه ها به هلاکت رسانده اند.

در اسپانیا، به موجب قانونی که پاپ گذرانده بود، پادشاهان و حاکمان در آغاز حکومت خویش می بایست سوگند بخوردند که هیچ کس را نگذارند در سرزمین و کشور خویش زندگی کند، به جز کاتولیکها.

از این روی کاتولیکها، هر جا پروتستان می یافتند، بی درنگ سر از بدن وی جدا می کرده اند.

تنها در یک روز در فرانسه سی هزار تن از پروتستانها را از دم تیغ گذرانده اند. پروتستانها نیز آن گاه که به قدرت دست می یافته اند، بسیار بدتر با کاتولیکها رفتار می کرده اند.

از باب نمونه، در یک یورش آنان، ششصد و چهل و پنج کاروانسرا غارت شد، نود مدرسه و سیصد و هفتادوشش کنیسه و دهها کتابخانه و بازار و هزاران خانه را نابود و مردمان بسیاری را آواره کرده اند. چنین درگیریهای خونینی، کم و بیش بین مذاهب اسلامی نیز در برهه هایی رخ داده است.

پلورالیزم دینی، به این معنی که پیروان دینها و مذاهبهای گوناگون از یک دین بدون هیچ برخوردی به گونه انسانی با یکدیگر زندگی کنند و حقوق یکدیگر را محترم شمارند، مورد تایید و سفارش اسلام است. بسیاری از آیات قرآن و نیز سیره پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) بایستگی همزیستی مسالمت آمیز و داشتن پیوندها و آمد و شد با پیروان دیگر ادیان الهی را بر مسلمانان یادآور شده اند.

بر همین اساس قرنهای پیوند و زندگی همراه با آرامش مسلمانان با پیروان ادیان الهی که در ذمه اسلام بودند، دوستانه بوده است. مسلمانان آنها را در شهرها و سرزمینهای خود می پذیرفتند و با آنان آمدوشد می کردند و به آنها وام می دادند و در سختیها به آنان یاری می رساندند و رفتاری

عدالانه با آنها داشتند، با این که هیچ گاه آنها را بر حق نمی دانستند.

پیروان هر دینی خود را بر حق و دیگران را باطل می دانست، ولی با این حال مسلمانان بر اساس آموزه های اسلامی مأمور بودند که با پیروان دیگر ادیان با تسامح و تساهل و گذشت و نرمی رفتار کنند و از دست اندازی به حقوق آنان پرهیزند.

در حقیقت، پذیرش چنین تکثر و چندگانگی برخاسته از جهان بینی اسلام است که یک یک انسانها را دارای حق حیات می داند و بی عدالتی و ستم را درباره هیچ فرد و یا هر گروهی، تنها به جرم اینکه مسلمان نیست روا نمی دارد.

**۲. شمول گرایی:** برابر این قرأت، پلورالیزم دینی به معنای پذیرش و برداشتهای گوناگون از یک حقیقت است. هر فردی در هر حال و پایگاهی که از نظر دینی و اعتقادی باشد هوادار و پیرو هر دین و مذهبی که باشد، وقتی فهم و برداشتی از حقیقت برای وی پدید آید و در پیوند با مبدا هستی قرار گیرد، سعادت مند و رستگار است و همین مقدار فهم و برداشت از حقیقت برای نجات وی و این که اهل بهشت باشد، کافی است.

در واقع، هر دینی در روزگار ظهور و بروز خود، تنها کاری که می کرده آن بوده که فهمی خاص از حقیقت را که یافته است ارائه کند و پیروان و گروندگان خویش را به پیروی از همان فهم و برداشت

خاص فرا خواند. نظریه پرداز این نوع از پلورالیزم (کارل رانر)، از متکلمان بنام کاتولیک است.

کارل رانر، با این که در ظاهر بر یکی بودن دین حق تاکید داشت و تنها آیین مسیحیت را حق و دیگر دینها و مذاهبها را باطل می دانست، بر این باور بود که با این حال رستگاری و سعادت ویژه پیروان کاتولیک نیست و همه گروندگان دیگر دینها و مذاهبها هم، اهل نجات هستند، هر چند به دین مسیحیت و مذهب کاتولیک هیچ اعتقادی نداشته باشند و رفتار و کردار آنان نیز هماهنگ و سازوار بر مذهب کاتولیک نباشد.

در نظر رانر، پیروان دیگر دینها و آیینها و مذاهبها، در حقیقت همه، مسیحی هستند، هر چند در ظاهر آن را قبول ندارند و آیینها قانونها و احکام آن را به کار نمی بندند.

برابر این نظریه، آنچه در دسترس هر بشری، حتی پیامبران قرار می گیرد حقیقت ثابت و بی چون و چرا نیست، بلکه تنها فهم و برداشت از حقیقت است؛ زیرا حقیقت ثابت و واحدی را که در نزد خداوند است، به درستی هیچ کس نمی تواند دریابد.

بی گمان چنین تصویری از حقیقت به هیچ روی نمی تواند با دیدگاههای اسلام هماهنگ باشد. در حقیقت برگشت نظریه شمول گرایی به بسیاری و فراوانی حقیقت است؛ زیرا اگر چه در نظریه شمول گرایی بر یکی بودن حق تاکید می شود ولی با توجه به این که حقیقت یگانه نیز، تنها

برداشت انسانهاست، دلیلی بر درستی آن نمی تواند ارأه شود. افزون بر این، درهر دینی، از جمله دین مقدس اسلام، یک دسته برنامه ها، آیینها و قانونهای قطعی و خدشه ناپذیر و بی چون و چرایی وجود دارد که قوام دین به آنهاست و با خدشه دار شدن آنها، دین از بین می رود و اگر کسی آنها را انکار کند، بی گمان از دین خارج شده است.

از باب نمونه، در اسلام توحید و نبوت و معاد از اصول، پایه ها و ارکان دین به شمار می روند و قوام و ماندگاری اسلام به آنهاست و احکامی همانند روزه، نماز و حج از ناگزیرها و بایسته ها شمرده می شوند و هر کس به این مسأل باور داشته باشد، مسلمان است و هر کس باور نداشته باشد مسلمان نیست.

براساس نظریه شمول گرایی، مدار حق بودن مذاهب کاتولیک در مسیحیت است و (رانر) در حقیقت پیروان دیگر مذهبها و دینها را ندانسته مسیحی می داند و حال آن که در قرآن به روشنی از آیین مسیحیت انتقاد شده است و اهل کتاب به خاطر باورهای نادرستی که درباره خداوند داشته اند، سرزنش شده اند:

(کبرت کلمه تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا.) آنچه از دهان آنها بیرون می آید حرف بزرگی است. آنان جز دروغ چیزی نمی گویند.

یا: (تکاد السموات يتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا)

نزدیک است آسمانها از هم فرو ریزد و زمین بشکافد و کوهها متلاشی شود. چرا که برای خدای

مهربان، فرزندی دعوی کردید.

و باز در آیه دیگری، خداوند به روشنی بیش تری مسیحیان را از عقاید شرک آلودشان باز می دارد:

(ولاتقولوا ثلاثة.)

نگویید سه تا.

در این آیات و آیات و روایات فراوان دیگری به روشنی از مسیحیت انتقاد شده و خداوند عقاید و

باورهای آنان را نادرست و شرک آلود معرفی کرده است. بر این اساس، چگونه می تواند از دیدگاه

اسلام چنین دیدگاههایی درست باشد. همان گونه که اشاره کردیم: شمول گرایی در حقیقت

شکل کمزنگی از همان کثرت گرایی است و کم و بیش همه و یا بسیاری از اشکالهایی که به نظریه

(تکثر گرایی) وارد شده، به نظریه شمول گرایی نیز وارد است که در بخش بعدی نوشتار بدان

خواهیم پرداخت.

۳. **تکثر گرایی:** پلورالیزم دینی، در قرأت سوم، همانا نبود یک حقیقت در جهان است. بلکه

حقها و حقیقتها در جهان بسیارند. این گونه نیست که یک دین و یا یک مذهب خاص حق باشد و دینها و مذاهبهای دیگر باطل، بلکه همه دینها حق هستند. به دیگر سخن، هر دینی بهره و جلوه ای از حق را داراست، با این حال، هیچ دینی و مذهبی حق کامل و خالص نیست.

در این گرایش، در گستره تکثرگرایی یک نظر وجود ندارد. شماری از باورمندان به تکثرگرایی، آن را ویژه ادیان الهی می دانند و غیر آنها را از شمول این نظریه بیرون می کنند. شماری بر فراگیری آن پای می فشارند و بر این باورند، همه دینها و مذاهبها، الهی و غیرالهی، توحیدی و غیر توحیدی و حتی دینها و آیینهای ابتدایی بر حق هستند و نظر تکثرگرایی شامل همه آنها می شود.

شماری از این نیز فراتر رفته اند و چنان دایره تکثرگرایی را گسترده گرفته اند که مکتهای مادی همانند کمونیسم را که به ناسازگاری با دین شهره اند هم مشمول این قاعده قرار می دهند.

در روزگار ما، کم و بیش رایج ترین و معروف ترین قرأت از پلورالیزم دینی همین تکثرگرایی است که در کشورهای غربی به انگیزه های سیاسی و اقتصادی، به شدت به آن دامن زده می شود.

اینان، از جمله هدفهایی که دارند، سست کردن بنیاد عقاید دینی کشورهای جهان سوم و هموار

کردن زمینه سلطه فرهنگی و اقتصادی است. شماری از روشنفکران و نویسندگان غرب گرا، با اثرپذیری از فرهنگ بیگانه و گرفتار آمدن در چنبره اندیشه های غربی و ناآگاه از هدفهای پشت پرده طرح این گونه مقوله ها، در داخل کشور به نشر و تبلیغ تکثرگرایی دامن می زنند و اصرار دارند ثابت کنند که همه دینها و مذاهب، در سراسر جهان بر مدار حق قرار دارند و هر کس از هر دینی پیروی کند، رستگار و سعادت مند است. بر این اساس، اسلام تنها دین حق و یگانه راه راست به سوی حقیقت نیست، بلکه اسلام هم در کنار دیگر دینها و مذاهب قرار دارد و به همان اندازه حق است.

گاهی همین مساله در شکل ملایم تری بیان می شود و چنان انگاشته می شود که در اصل دینی که حقیقت کامل باشد وجود ندارد، حقیقت کامل مجموعه ای از اجزا و عناصر است و هر یک از ادیان مسیحی، یهودی، زردشتی و اسلام بخشی از آن را دارند و حتی ممکن است عناصری از حقیقت در بت پرستی و مادی گرایی هم باشد.

بنابراین، همه دینها از این جهت با هم برابرند و ضمن آن که همه آنها بهره ای از حقیقت را دارند، هیچ کدام از آنها حقیقت کامل نیستند و اعتقاد و پیروی از هر یک از آنها انسان را به حقیقت اصلی نزدیک می کند. و برای تامین سعادت و رستگاری وی کافی است.

البته روشن است که رواج دادن این گونه جستار از سوی شماری از به اصطلاح روشنفکران، چیز

تازه ای نیست.

آنچه امروز آنان به عنوان پلورالیزم دینی به نسل جوان عرضه می دارند و تلاش می ورزند دل و دین جامعه جوان را بدان سو بکشانند و در سد باورهای دینی مردم که بی گمان عامل مهم پیروزی انقلاب اسلامی و بزرگ ترین بازدارنده استعمارگران بوده است، رخنه پدید آورند. چندین دهه پیش از این و در حال و روزی که استعمارگران غربی با موج استقلال طلبی و نهضت‌های رهایی بخش در کشورهای اسلامی رو به رو بودند، روشنفکران غرب زده در راستای برآوردن منافع اربابان استعمارگر، چنین اندیشه هایی را در شعاع گسترده ای دامن زدند و کوشیدند تا در باورهای دینی مردم که انگیزاننده اصلی حرکات و خیزش‌های استقلال طلبانه بود، شبهه پدید آرند که البته برخلاف سرمایه گذارهای فراوان، توفیقی به دست نیاوردند.

حاج شیخ مجتبی قزوینی (ره)، فقیه و عارف معروف معاصر، در مقدمه اثری که چندین دهه پیش نگاشته، درباره این پدیده می نویسد:

(منور الفکرهای امروز جدیت می کنند حقائق قرآن را به نحوی بیان کنند که با کلیه مذاهب و آیینها وفق دهد و دیانت یا اسلام، به مذهب خاص منحصر نشود. اسلام را مذهبی بی رنگ می دانند، نه شیعه و نه سنی، نه شیخی و نه صوفی و... این اساس، مدتی است که در ایران نیز ترویج می شود هر روز یک ناپخته و خامی مقهور شهوت و دوستدار جاه و ریاست، به این امر قیام می کند، نه فقط

جهان شیعه بلکه عامه (اهل سنت) نیز دچار این محذور شده اند.

شیخ مجتبی قزوینی، به روشنی یادآور می شود: این گونه اندیشه ها، بیرونی اند. هدف از نشر و رواج آنها، تنها از بین بردن مذهب نیست، بلکه بر آند این نکته را در ذهنها و اندیشه ها وارد سازند که دین یکی است و آن هم، با همه آیینها و دینها، سازگاری دارد. او، با اشاره به تلاش یکی از همین به اصطلاح روشنفکران آن روز در نشر اندیشه پلورالیستی و شبهه آفرینی وی، می نویسد:

(منظور کیوان قزوینی هم از نوشتجاتش همین است... وی می گوید:

از زرتشت - پس از این که کارش بالا گرفت - پرسیدند چه دستور می دهی [شریعت تو چیست]؟ و او گفت: دستور من این است که: هر دینی دارید [با هر عقاید و شریعت و اخلاق] بر همان دین بمانید و خدا را به همان روش پرستش کنید؛ زیرا خدا پرستیده می شود و به هر طریقی گرچه ستاره پرستی [و بت پرستی و]... چه با ناقوس و چه...)

امروز نیز، همین اندیشه ها به عنوان پلورالیزم دینی که البته انگیزه های سیاسی و استعماری در ورای آنها وجود دارد، در میان نسل جوان، رواج داده می شود که روشنفکران غرب زده بر این پندارند: دینها، همه، بر حق هستند و اعتقاد به هر دینی از ادیان، برای سعادت و رستگاری کافی است.

بی گمان پلورالیزم به معنای تکثرگرایی و فراوانی ادیان حق به هیچ روی نمی تواند مورد تایید اسلام باشد زیرا چنانکه بسیاری بر این نکته تاکید کرده اند: دین حق همواره یکی بیش نمی تواند باشد.

شهید مرتضی مطهری با اشاره به این که چنین اندیشه و نگرشی، ریشه در غرب دارد و در بین روشنفکران

رواج یافته است، می نویسد: (این اندیشه که میان برخی از مدعیان روشنفکری اخیرا رایج شده است که می گویند: همه ادیان آسمانی از لحاظ اعتبار در همه وقت یکسانند، اندیشه نادرستی است.

البته صحیح است که میان پیامبران خدا اختلاف و نزاعی وجود ندارد، پیامبران خدا همگی به سوی یک هدف و یک خدا دعوت می کنند. آنان نیامده اند که در میان بشر فرقه ها و گروههای متناقضی بوجود آورند، ولی این سخن به این معنی نیست که در هر زمانی چندین دین حق وجود دارد و طبعاً انسان می تواند در هر زمانی هر دینی را که می خواهد پذیرد.

بر عکس معنای این سخن این است که انسان باید همه پیامبران را قبول داشته باشد و بداند که پیامبران سابق مبشر پیامبران لاحق، خصوصاً خاتم و افضلشان بوده اند و پیامبران لاحق مصدق پیامبران سابق بوده اند. پس لازمه ایمان به همه پیامبران این است که در هر زمانی تسلیم شریعت

همان پیامبری باشیم که دوره ختمیه به آخرین دستورهایی که از جانب خدا به وسیله آخرین پیامبر رسیده است عمل کنیم و این لازمه اسلام یعنی تسلیم شدن به خدا و پذیرفتن رسالت های فرستادگان اوست). از این سخن استاد شهید مطهری، چند نکته استفاده می شود:

۱. خاستگاه اندیشه و نگرش پلورالیستی غرب است و مدعیان روشنفکری که یا از اسلام و بنیادهای دینی اسلام اطلاع ندارند و یا آگاهیهای آنها کم ژرفا و سست است، به گمان این که به جستار مهمی دست یافته اند، به ترویج و تبلیغ آن دامن می زنند و حتی تلاش می کنند چنین تفکری را با میزانهای و معیارهای اسلامی هماهنگ سازند. در حالی که ریشه اندیشه و نگرش تکثرگرایی را باید در اختلاف کلیسا با دیدگاههای علمی جست و جو کرد. وقتی کلیسای کاتولیک و آیین مسیحیت در برابر یافته های علمی، دانشمندانی همانند: گالیلو و کپرنیک به ناسازگاری برخاست و آنان را تکفیر کرد و اندیشه های آنها را ناسازگار با مسیحیت و خداشناسی دانست، به طور طبیعی مسأله ناسازگاری بین علم و دین در اروپا به گونه ای جدی مطرح شد و سپسها که بانیان مذهب کاتولیک دیدند قافیه را باخته اند، درصدد برآمدند که راه حلی برای آن بیابند. و نتیجه آن شد که متکلمان مسیحی اندیشه پلورالیزم را مطرح و تلاش کردند به این گونه ناسازگاری بین علم و دین پایان دهند و مسیحیت را از این گرداب نجات دهند. آنان اعلام کردند: در اصل، همه معرفتهای دینی دارای اعتبارند، با این حال، برتری یکی بر دیگری هم وجود ندارد و هیچ یک از آنها

هم یقین آور نیست.

مدعیان روشنفکری در کشورهای اسلامی نیز در حقیقت به دنبال چنین هدفی هستند، در حالی که ناسازگاری بین علم و دین در اسلام جایی ندارد و با توجه دقیق و همه سویه اسلام به علم و فراگیری آن و مترقی بودن احکام آن، هیچ نیازی به طرح این مباحث نیست و در اسلام، علم و دین کامل کننده یکدیگرند و هر دوی آنها به منزله دو بال برای رسیدن به کمال و رسیدن به سعادت هستند.

۲. برخلاف پندار شماری از مدعیان روشنفکری، لازمه بسیاری پیامبران الهی و هماهنگی آنان در دعوت به حق و پرستش خداوند، این نیست که همه دینهای الهی حق باشند و پیروی از هر یک از آنها برای رسیدن به سعادت کافی باشد. بسیار بودن پیامبران الهی و هماهنگی آنان در دعوت به سوی خدا به معنای آن است که انسان باید همه آنان را قبول داشته باشد و بداند که پیامبران گذشته هر یک مبشر و نوید دهنده پیامبر بعدی بوده اند و براساس همین بشارتها، پیغمبر اسلام خاتم و برتر از همه پیامبران است و دین اسلام نیز کامل ترین و جامع ترین، ادیان الهی است. بر این اساس، لازمه ایمان به پیامبران آن است که در آخرین مرحله و دوره خاتمیت رسالت، تنها تسلیم و پیرو اسلام باشیم و تنها آن را دین حق بدانیم و باور داشته باشیم که تنها در پرتو اسلام است که انسان سعادت دنیا و آخرت را به دست می آورد و به کمال و قرب الهی نزدیک می گردد.

۳. دین و شریعت هر پیغمبری، تنها در ظرف زمانی خود وی حق است و مردم باید به پیروی از

آن پردازند و آن شریعت، دیگر در روزگار پیامبر بعدی که براساس رهنمود و بشارت پیامبران پیشین برانگیخته شده و رسالت و شریعت کامل تری را بر بشر عرضه کرده است، اعتباری ندارد. تنها دین اسلام و شریعت محمدی(ص) است که حلقه پایانی سلسله نبوت و جامع ترین و کامل ترین همه شرایع است و همگان باید به آن ایمان آورند و با پیروی از آن راه رستگاری و سعادت را پیمایند. براین اساس، در یک زمان چندین دین حق نمی تواند وجود داشته باشد و انسان نمی تواند هر دینی را که می خواهد برگزیند و پیروی کند، دین حق، یکی بیش نیست و آن هم اسلام است.

#### رویارویی حق و باطل در فرهنگ قرآن

از مسأل مهمی که در نظریه کثرت گرایی مورد توجه قرار می گیرد این است که هیچ حق ناب و بی قید و جامعی در جهان وجود ندارد، همان گونه هیچ امری باطل مطلق نمی تواند باشد. براین اساس، همه دینها آمیخته ای از حق و باطل هستند و هیچ یک از ادیان موجود در جهان و یا دست کم، هیچ یک از ادیان آسمانی بر کنار از این قاعده نیست، همه آنها حق هستند و با باطل آمیخته. یکی از این روشنفکران خام اندیش و پندارگرا می نویسد:

(نه تشیع اسلام خالص و حق محض است و نه تسنن) گرچه پیروان این دو طریقه هر کدام در حق

خود چنان رایى دارند) نه اشعریت حق مطلق است و نه اعتزالیّت, نه فقه مالکی, نه فقه جعفری, نه تفسیر فخر رازی و نه تفسیر طباطبایى, نه زیدیه و نه وهابیه. نه همه مسلمانان در خداشناسی و

پرستششان عادى و برى از شرکند و نه همه مسیحیان درک دینی شان شرک آلود است. دنیا را

هویتهاى ناخالص پر کرده و چنان نیست که یک سو حق صریح خالص نشسته باشد و سوى دیگر

ناحق غلیظ خالص... اصحاب هر فرقه مجازند که همچنان بر طریقه خود بمانند....)

گرچه این دسته از مدعیان روشنفکری, از این که به روشنى به (نسبیت حق و باطل) اعتراف

کنند, سرباز مى زنند, ولى واقعیت این است که اساس پلورالیزم بر همین نسبی بودن حقیقت استوار

است و بانى پلورالیسم دینی, جان هیگ, که بیش تر روشنفکران غرب زده در جهان سوم اندیشه ها

و دیدگاههاى او را دستمایه کار خود قرار مى دهند و تلاش مى ورزند با گواه آوردن از متنهای ادبی

و عرفانى و گاه از آیات و روایات, دیدگاه اسلام را همسو و هماهنگ پلورالیزم هیگ بنمایانند و

همو به روشنى مى گوید:

(هیچ یک از ادیان حق مطلق نیستند و هر کدام به طور نسبی بهره ای از حق دارند.)

این در حالی است که حق و باطل در فرهنگ قرآن, روی در روی یکدیگرند و درگیری حق و

باطل، که عالی ترین شکل آن در مبارزه پی گیرانه و همه گاهی پیامبران الهی، با باطل مداران و

ستم پیشگانی چون: فرعون، نمرود، شداد، ابوجهل، ابولهب و... به چشم می خورد، در جای جای

قرآن از آن یاد شده است. قرآن مجید از دین الهی به عنوان دین حق یاد می کند و می فرماید:

(هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون).

اوست خدایی که رسول خود [محمد مصطفی (ص)] را با دین حق، به هدایت خلق فرستاد تا بر

همه ادیان عالم برتری دهد، هر چند مشرکان و کافران، ناخشنود باشند.

و در آیه دیگر در مورد کسانی که ایمان به خدا و روز جزا ندارند و از آیین نادرست پیروی می کنند،

می فرماید:

(... ولایدینون دین الحق).

و به دین حق نمی گروند.

خداوند در قرآن مجید، ضمن آن که دین حق را تنها دین خدا معرفی می کند و با جمله هایی چون:

(یکون الدین لله) و (مخلصین له الدین) و (یدخلون فی دین الله افواجا) دین حق را باز می

شناساند، از آیینهای طاغوتی به عنوان دین باطل یاد می کند و به روشنی یادآور می شود: دینی

که مشرکان و بت پرستان، به آن باور دارند و مردم را بدان می خوانند، باطل است:

(ذلک بان الله هو الحق وان ما يدعون من دونه هو الباطل).

این بدان خاطر است که خداوند حق است و هر چه جز او خوانند، باطل است.

همچنین قرآن مجید از آیین فرعون که مردم را از پیروی از حضرت موسی پرهیز می داد و می

گفت: من ترس آن دارم که موسی دین شما را دگر کند و فسادی در زمین به وجود آورد و آیین

پادشاه مصر در داستان حضرت یوسف (ع) به عنوان دین باطل یاد می کند.

بنابراین، حق و باطل و کفر و ایمان در فرهنگ اسلام به عنوان دو جریان رو در رو و با یکدیگر

همیشه درگیرند و این دو جریان، مرزهای روشن و پیروان هر یک از حق و باطل، ویژگیهایی دارند.

البته، در گروه حق، هیچ یک از حق مداران، حق ندارد خود را حق ناب و بی آمیغ و دیگری را

باطل بداند. این که پیغمبر اکرم فرموده است: (اختلاف امتی رحمه) ناظر به این است که بر مدار حق

و عقاید صحیح اختلافهای جزئی سبب خارج شدن از حق نمی شود.

بحث در این است: شماری از روشنفکرانماها، اسلام را که کامل ترین دین است و پیامبر (ص) را هم

که (ماینطق عن الهوی، ان هو الاوحی یوحی)، حق مطلق نمی دانند و معارف ناب آن را آمیخته ای از

حق و باطل می انگارند و شگفت این که برای این پندار خام خود به سخن حضرت امیر (ع) هم

تمسک می جویند و از آن استفاده می کنند که حق مطلق و باطل مطلق نداریم:

(فلو ان الباطل خالص من مزاج الحق لم يخف على المرتادين و لو ان الحق خالص من لبس الباطل

لانقطعت عنه السن المعاندين ولكن يوخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان فهنا لك يستوى

الشیطان على اولیاه و ینجوا الذین

سبقت لهم من الله الحسنی.)

پس اگر باطل با حق در نیامیزد، حقیقت جو آن را شناسد و داند؛ و اگر حق به باطل پوشیده نگردد،

دشمنان را مجال طعنه زدن نماند، لیکن اندکی از این و آن گیرند تا به هم درآمیزد و شیطان فرصت

یابد و حیلت برانگیزد، تا بر دوستان خود چیره شود و از راهشان به در برد، اما آن را که لطف حق

دریافته باشد نجات یابد و راه حق را به سر برد.

اینان از این فراز بلند، خام اندیشانه استفاده کرده اند: (هیچ کس حق مطلق و یا باطل مطلق نیست.) و

در اساس، حق مطلق و باطل مطلق در عرصه دین و دینداری معنی ندارد! و حال آن که همان

گونه که از ظاهر کلام امام (ع) هم استفاده می شود، سخن این نیست که حق خالص و یا باطل

خالص وجود ندارد، بلکه سخن در این است که در حوزه اسلامی و در میان پیروان آن، گاه اختلاف

پدید می آید و این اختلافها از آن جا سرچشمه می گیرد که در اثر هواهای نفسانی و وسوسه

های شیطانی، دشمنیها، حق و باطل درهم می آمیزد و بازشناسی و جداسازی آنها دشوار می شود

و شیطان انسانهای ضعیف را از راه به در می برد و به انحراف می کشاند.

اگر آن گونه که اینان می گویند، هیچ کس حق مطلق نباشد، باید رسول اکرم (ص) علی و دیگر  
آمه (ع) هم حق مطلق نباشند! و حال آن که بی گمان معصومان (ع) حق مطلق هستند و در گفتار و  
کردار و سیره آن بزرگواران باطل راه ندارد و آیین مقدس اسلام را که آن بزرگواران بر مردم  
عرضه کرده اند، بر کنار و بری از هرگونه باطل است.

البته ممکن است افراد و یا آیینهای باطل بهره ای هم از حق داشته باشند، ولی این به معنای نسبی  
بودن حق نیست؛ زیرا بهره ای که باطل از حق می برد، اندک است. کسانی که اسیر نفس و شیطان  
هستند، برای آن که باطل خود را خوب جلوه دهند، آن را باحق در می آمیزند و در لابه لای  
جستارهای حق عرضه می کنند و در حقیقت به گفته شهید مطهری آنها از نیروی حق برای پیشبرد  
هدفهای خود و ضربه زدن به حق، بهره می برند و ابزار شیطان، همیشه حق درآمیخته شده با  
باطل است و باطلی است که لباس حق پوشیده است.

دین حق یا ادیان حق

چنانکه گفتیم اساس پلورالیزم دینی بر تکثرگرایی استوار است و بیش تر باورمندان به آن، اصل  
بسیار بودن دین را امری خدشه ناپذیر و بی چون و چرا می گیرند و همزمان تلاش می ورزند که ثابت

کنند همه دینها هم بر حق هستند و هیچ فرقی نمی کند، هر دینی، چه الهی و چه غیر الهی، دین حق است. با این حال، هیچ یک از آنها حق ناب و به دور از باطل هم نیستند، بلکه در حقیقت، همه ادیان آمیخته ای از حق و باطل هستند.

برابر این باور و اندیشه، باور و پیروی از هر آیین و دینی، به گونه مساوی انسان را به سعادت و رستگاری می رساند و حال آن که در منطق اسلام و قرآن، برابر سخنان روشن و بی گمان که در دست است، آیینها و دینها، نداریم، دین حق یکی بیش تر نمی تواند باشد و غیر آن، هر چه هست باطل است. زیرا دین که عبارت است از:

(مجموعه عقاید، اخلاق، قانونها و آیینهایی که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسانها باشد) از چند حال خارج نیست، یا از سوی خداوند است و به دستور و وحی خداوند سامان یافته که حق است و در غیر این صورت، باطل خواهد بود؛ چرا که خداوند تنها حق است و هر چیزی که به خداوند نسبت داده شده باشد حق است و هر چیزی که از او نباشد، باطل خواهد بود، ارأه دین تنها در شان ذات اقدس الهی است و قرآن با عبارتهای گوناگون بر آن گواه: (یکون الدین كله لله)، (مخلصین له الدین)، (یدخلون فی دین الله افواجا).

ملاصدرا فیلسوف نامدار، به روشنی یادآور می شود: دین حق در هر زمانی، یکی بیش تر نمی تواند باشد و با اشاره به این که همه پیامبران در باب حادث بودن جهان بر یک نظرند، می نویسد:

(لان قاطبه اهل الحق والموحدین فی کل دهر و زمان لهم دین واحد و مسلک واحد فی ارکان العقیده و اصول الدین و اصول المبدأ و المعاد و رجوع الكل الیه سبحانه. الاتری ان ادیان الانبیا کلهم و الاولیا صلوات الله علیهم واحد لاخلاف ینقل فیهم بینهم فی شیء من اصول المعارف و احوال المبدأ و المعاد).

زیرا همه اهل حق و یکتاپرستان، در هر زمان یک دین بیش تر ندارند و در ارکان مسأل اعتقادی و اصول دین و اصول مبدأ و معاد، روش یگانه ای دارند و برگشت همه آنها به سوی خدای سبحان است. آیا نمی بینید که تمام دینهای پیامبران و اولیا که درود خداوند بر همه آنان باد، یکی است و در هیچ یک از اصول معارف دینی و احوال مبدأ و معاد اختلافی از آنان نقل نشده است.

در نگاه ملاصدرا، هیچ گاه حق بسیار و انبوه نمی تواند باشد. پیامبران الهی همگی، حلقه های یک زنجیر بوده و در هر عصر و زمانی، مردم را به سوی دین حق فرامی خوانده اند.

در منطق قرآن، دینها و آیینهای گوناگون نداریم و کلمه (ادیان) به صورت جمع در هیچ جای قرآن به کار نرفته و در همه جا (دین) به صورت مفرد آمده است.

استاد شهید مطهری با اشاره به این که در جهان بینی اسلامی، دین، همیشه و همه گاه، یک گونه است،

می نویسد:

(قرآن کریم با اصرار و ابرام این مطلب را تاکید می کند که دین، در همه منطقه ها و جامعه ها و در

همه دوره ها و زمانها، یکی بیش نیست. از نظر قرآن، ادیان (به صورت جمع) وجود نداشته، دین (به

صورت مفرد) وجود داشته است. همه پیامبران، به یک دین و یک راه و یک مقصد اصلی دعوت می

کرده اند:

(شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی

ان اقیموا الدین ولا تفرقوا فیه....)

(برای شما از دین، همان را تشریح کرد که قبلا به نوح توصیه شده بود. به علاوه قسمتی که به تو[ای

پیغمبر] وحی کردیم و آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه شد که دین را به پا دارید و در آن

پراکنده نشوید....)

آیاتی از قرآن که دلالت می کنند، دین در همه زمانها و در همه منطقه ها و در زبان همه پیامبران

راستین الهی یک چیز است و اختلاف شرایع از نوع تفاوت نقص و کمال است فراوان است.)

در جای دیگری شهید مطهری مساله یکی بودن دین حق را برابر فطرت و ندای طبیعت روحانی بشر

می داند و با اشاره به این آیه شریفه:

(فاقم وجهک للدین حنیفا فطره الله التی فطر الناس علیها) که دین را فطری بشر معرفی می کند و از

پیامبر اکرم(ص) می خواهد که توجه خویش را به سوی دین پاک و فطری که خدا مردم را بر آن آفریده ثابت نگهدارد، می نویسد:

(مگر بشر چندگونه فطرت و سرشت و طبیعت می تواند داشته باشد؟ این که دین از اول تا آخر جهان یکی است و وابستگی با فطرت و سرشت بشر دارد - که آن نیز بیش از یکی نمی تواند باشد - رازی بزرگ و فلسفه ای شکوهمند در دل خود دارد و تصور خاصی درباره تکامل به ما می دهد.)

گفتیم که برخلاف پندار باورمندان پلورالیسم، دین حق چندین و چندتا نیست و در فرهنگ اسلام، از آغاز تا انجام جهان، تنها یک دین حق بیش تر نیست و آن اسلام است که همه پیامبران الهی انسان را به پذیرش و پیروی از آن دعوت کرده اند:

(شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وماوصینا به ابراهیم و موسی و عیسی.)

خداوند برای شما دینی قرار داد که پیش از این به نوح سفارش شده بود و اکنون بر تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی نیز سفارش کردیم.

در نزد خداوند، دین حقی که همه پیامبران به آن فرا خوانده اند، اسلام است:

(ان الدین عند الله الاسلام.)

دین در نزد خدا اسلام است.

و یا درباره حضرت ابراهیم و آیینی که او مردمان را به آن فرا می خواند، می فرماید:

(ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما.)

ابراهیم(ع) نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه او مسلمانی پاک و حق جو بود.

و یا در مورد حضرت یعقوب و فرزندان او و سفارش وی به آنها می فرماید:

(یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون.) ای فرزندان! خداوند، برای شما دین

انتخاب کرده است و شما جز به آیین اسلام نمیرید.

و یا در آیه دیگری خطاب به ابراهیم می فرماید:

(اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین.)

و هنگامی که خداوند به او [ابراهیم] گفت: اسلام بیاور، گفت: در برابر پروردگار جهانیان تسلیم

شدم.

استاد شهید با تاکید بر یکی بودن دین حق و با اشاره به این که در منطق قرآن نام این دین حق اسلام

است می نویسد:

(قرآن کریم که دین خدا را، از آدم تا خاتم، یک جریان پیوسته معرفی می کند، نه چند تا یک نام

روی آن می گذارد و آن (اسلام) است. البته مقصود این نیست که در همه دوره ها دین خدا با این

نام خوانده می شده است و با این نام در میان مردم معروف بوده است، بلکه مقصود این است که

حقیقت دین دارای ماهیتی است که بهترین معرف آن، لفظ اسلام است.)

شماری گفته اند: دین (اسلام) که همه پیامبران به آن فرا می خوانده اند، دین اسلام و شریعت

حضرت محمد(ص) نیست، بلکه در این آیات معنای لغوی (اسلام)، همانا تسلیم شدن در برابر حق،

مراد است. بر این اساس تسلیم شدن در برابر خدا جوهره ای است که در همه ادیان وجود دارد.

پس همه آنها حق هستند و پیروی از همه آنها صحیح است.

استاد شهید در پاسخ به این شبهه می نویسد:

(اگر گفته شود که مراد از اسلام خصوص دین ما نیست، بلکه منظور تسلیم خدا شدن است.

پاسخ این است که: البته اسلام همان تسلیم است و دین اسلام همان دین تسلیم است؛ ولی حقیقت

تسلیم در هر زمانی شکلی داشته و در این زمان شکل آن، همان دین گرانمایه ای است که به دست

حضرت خاتم الانبیا(ص) ظهور یافته است و قهرا کلمه اسلام، بر آن منطبق می گردد و بس.

به عبارت دیگر، لازمه تسلیم خدا شدن پذیرفتن دستورهای اوست و روشن است که همواره به

آخرین دستور خدا باید عمل کرد و آخرین دستور خدا همان چیزی است که آخرین رسول او آورده است.)

استاد شهید با اشاره به دیدگاههای کسانی همانند: جرج جرداق نویسنده کتاب معروف: (الامام علی) و جبران خلیل جبران از نویسندگان معروف مسیحی لبنانی که به پلورالیزم عقیده دارند و گفته اند:

(برای انسان کافی است که خدا را پرستد و به یکی از ادیان آسمانی که از طرف خدا آمده است، انتساب داشته باشد، دستورهای آن را به کار بندد، شکل دستورها چندان اهمیتی ندارد. حضرت مسیح هم پیغمبر است، حضرت محمد(ص) هم پیغمبر است. اگر طبق آیین مسیح عمل کنیم و هفته ای یک بار به کلیسا برویم صحیح است و اگر هم طبق آیین حضرت خاتم الانبیا عمل کنیم و هر روزی پنج بار نماز بگذاریم درست است.)

می نویسد:

(ولی ما این ایده را باطل می دانیم. درست است که در دین اکراه و اجباری نیست (لا اکراه فی الدین) ولی این سخن به این معنی نیست که دین خدا در هر زمانی متعدد است و ما حق داریم هر کدام را که بخواهیم، انتخاب کنیم. چنین نیست، در هر زمانی یک دین حق وجود دارد و بس.

هر زمان پیغمبر صاحب شریعتی از طرف خدا آمده، مردم موظف بوده اند که از راهنمایی او

استفاده کنند و قوانین و احکام خود را، چه در عبادات و چه در غیر عبادات، از او فراگیرند تا نوبت

به حضرت خاتم الانبیا رسیده است. در این زمان، اگر کسی بخواهد به سوی خدا راهی بجوید، باید

از دستورات دین او راهنمایی بجوید قرآن کریم می فرماید:

(ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرین.)

وهر کس غیر از اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود و او در جهان دیگر از جمله زیانکاران

خواهد بود.)

دین یکی، شرایع گوناگون

از دیدگاه اسلام، دین همواره، یکی است و همه پیامبران الهی، انسان را به یک دین دعوت می

کرده اند و هیچ اختلافی هم بین آنان نبوده است. با این حال، هر پیغمبری شریعتی مخصوص به خود

داشته است که گاهی با شریعتهای دیگر پیامبران فرق داشته است و این هیچ ناسازگاری با هماهنگی

آنان در دعوت به دین واحد ندارد؛ زیرا اختلاف در شرایع از نوع اختلافهای فرعی و جزئی است

که برابر نیازها زمان و مکان وجود داشته است و این هیچ زیانی به یکی بودن آنها وارد نمی سازد.

باورمندان به پلورالیزم غربی و شماری از مدعیان روشنفکری چندگانگی شرایع را بیش تر با

گوناگونی ادیان و بسیاری آنها، درهم آمیخته اند و انگاشته اند: گوناگونی شریعت‌های پیامبران، ناشی

از بسیاری ادیان است. آنها با یادآوری این نکته: (ناسانی شرایع برخاسته از تجلیهای گونه گون

خداوند است) تلاش کرده اند ثابت کنند:

بسیار بودن ادیان امر طبیعی و همه آنها در چهارچوبه دریافت بشر از دین و تجلی حق بر بشر

درخور تفسیر است و در نهایت، همه دین حق به شمار می روند و در مسیر هدایت انسان فرقی

بین آنها نیست.

استاد شهید مطهری با تاکید بر این که دین حق همواره یکی بیش نیست در مورد اختلاف شرایع

پیامبران می نویسد:

(البته پیامبران در پاره ای از قوانین و شرایع با یکدیگر اختلاف داشته اند. قرآن در عین این که دین

را واحد می داند، اختلاف شرایع و قوانین را در پاره ای از مسائل می پذیرد. در سوره مائده آیه

می گوید: (لکل جعلنا منکم شرعه و منهاجا) برای هر کدام (هر قوم و امت) یک راه ورود و یک

طریقه خاص قرار دادیم. ولی از آن جا که اصول فکری و اصول عملی که پیامبران به آن دعوت می

کرده اند، یکی بوده و همه آنان مردم را به یک شاهره و به سوی یک هدف دعوت می کرده

اند. اختلاف شرایع و قوانین جزئی در جوهر و ماهیت این راه که نامش در منطق قرآن، اسلام است،

تاثیری نداشته است.)

بر این اساس، اختلاف شرایع با یکدیگر به هیچ روی، به معنای بسیار بودن ادیان نیست، بلکه بیانگر ناسانیهایی است که در برنامه هر پیغمبری به طور طبیعی و برابر نیازهای زمان و مکان وجود داشته است و از این روی، گوناگونی و اختلاف شریعتها، در مسائل فرعی و جزئی است، نه در مسائل اصولی و ماهوی.

استاد شهید مطهری فلسفه گوناگونی شرایع را حرکت تکاملی انسان می داند:

(این که قرآن با اصرار زیاد، دین را یکی می داند و فقط به یک شاهراه قائل است و اختلاف شرایع و قوانین را مربوط به خطوط فرعی می داند، مبتنی بر این اصل فلسفی است. بشر در مسیر تکاملی خود، مانند قافله ای است که در راهی و به سوی مقصد معینی حرکت می کند، ولی راه را نمی داند، هر چند یک بار به کسی برخورد می کند که راه را می داند و با نشانیهایی که از او می گیرد، ده ها کیلومتر راه را طی می کند تا می رسد به جای که باز نیازمند راهنمای جدید است. بانسانی گرفتن از او افق دیگری برایش روشن می شود و ده ها کیلومتر دیگر را با علاماتی که گرفته، طی می کند، تا تدریجا خود قابلیت بیش تری برای فراگیری پیدا می کند و می رسد به شخصی که (نقشه کلی) راه را از او می گیرد و برای همیشه با در دست داشتن آن نقشه از راهنمای جدید بی نیاز می گردد.)

### اسلام به منزله قانون اساسی

این نکته درخور توجه است که ناسانی ماهوی شریعت اسلام با شرایع پیشین، بیش تر بر می گردد به برنامه و قانون. شریعت‌های پیامبران پیشین، مانند: موسی، عیسی و ابراهیم، برنامه هایی بوده اند برای جلوگیری از کژرویها و گرایشهای نادرست و با اجرای آن برنامه ها در یک زمان و چهارچوبه ویژه زیاده رویها و کندرویها را به مرز تعدیل بازگردانند. روشن است که برای جلوگیری از تندرویها یا کندرویها و انحرافها، به برنامه ای نیاز است. شرایع انبیای پیشین، همه، برنامه هایی بودند که آنها برای بازگرداندن امت‌های خویش به مرز تعادل و صراط مستقیم انجام می گرفته است؛ ولی شریعت اسلام و رسالت حضرت محمد(ص) از این جهت با همه شریعت‌های گذشته فرق دارد.

شریعت اسلام از نوع قانون است، نه برنامه. اسلام قانون اساسی بشر است که اصول و چهارچوبه کلی هدایت انسان و سعادت وی را پایندان است. پس به طور طبیعی، بسان شرایع پیشین، ویژه یک زمان و با یک سرزمین و جامعه نیست، بلکه برای همه بشر، در هر زمان و مکانی قانون سعادت آفرین دارد.

در نگاه شهید مطهری ناسانی شریعتها و برنامه های هدایتی آنان از گونه ناسانی کلاسهای آموزشی یک مدرسه است. وقتی دانش آموزی به کلاس بالاتر می رود، به طور طبیعی به مسألی بر می خورد که در کلاسهای پایین تر، که سالهای قبل گذرانده، از آنها خبری نبود و در اساس فهم و برداشت و دید وی نسبت به گزاره هایی که در سالهای پیش آموخته است، چه بسا دگرگون می گردد. هر مدرسه و هر آموزگاری، برنامه های آموزشی و مواد درسی ویژه دارند. با این حال، همه آن آموزشها در راستای هم و هماهنگ و کامل کننده یکدیگرند، ولی با هم فرق دارند. برنامه های آموزشی انبیا و شریعتهای آنان در حقیقت از نوع ناسانی و فرق کلاسهای بالاتر با کلاسهای پایین تر است. از باب مثال، مهم ترین اصلی که همه پیامبران بشر را به آن فرا خوانده اند، اصل توحید است، ولی همچنان که دانش ریاضی، که از دانشهای پایه و اساسی مراکز آموزشی است، مرحله و مرتبه های گوناگون دارد، ریاضی که در کلاسهای راهنمایی تدریس می شود، برای دانش آموزان دبستانی قابل فهم نیست و همین گونه ریاضیاتی که در دبیرستان تدریس می شود، برای دوره راهنمایی و دانشگاه برای دبیرستان دشوار و نامفهوم است، اصل توحید هم درجه ها و مرتبه هایی دارد. توحیدی که یک فرد عامی می فهمد، با فهمی که یک عارف از توحید دارد یکی نیست. از امام سجاده (ع) در مورد توحید پرسیده شد، امام (ع) فرمود:

(ان الله عزوجل علم انه یكون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالی قل هو الله احد

والآیات من سوره الحديد الی قوله (وهو علیم بذات الصدور). فمن رام ورا ذلک فقد هلك).

خدای سبحان چون می دانست که در آخر الزمان، انسانهایی ژرف اندیش و تیز بین می آیند سوره (قل هو الله احد) و آیه های آغاز سوره حديد، تا جمله (وهو علیم بذات الصدور) را فرو فرستاد. پس هر کس غیر از این جوید هلاک می گردد.

شهید مطهری با اشاره به ناسانی توحید می نویسد:

(بدیهی است که آیات اول سوره (حديد) و آخر سوره (حشر) و سوره (قل هو الله احد) برای بشر چند هزار سال پیش، بلکه بشر هزار سال پیش، قابل هضم نبوده است. تنها افراد معدودی از اهل توحید خود را به عمق این آیات نزدیک می نمایند...)

بنابراین، گوناگونی شرایع پیامبران الهی در برنامه آموزشی و دادن نشانی و آدرس است که هر یک از آنان برابر نیازهای زمان و زمینه های موجود و توان و استعداد و شعور پیروان خود، برای سعادت و کامیابی برنامه داده است. این زنجیره هدایت در فرجام به مرحله ای رسید که وقتی جامعه انسانی شایستگی و استعداد لازم را برای دریافت پیام و هدایت به گونه خوش آیند پیدا کرد، برنامه ای کلی و جامع برای رسیدن به کمال ارأه شده، به گونه ای که دیگر نیازی به راهنمای جدید نبود؛ از این روی خداوند اسلام را آخرین دین قرارداد زیرا این دین، از هر جهت در عالی

ترین شکل، ممکن، رشد و بالندگی انسان و جامعه های انسانی را میسر می سازد و آنان را در میسر سعادت و فلاح قرار می دهد.

ناسازگاری تکثرگرایی با وحی

اعتقاد به این که پیامبران الهی، از راه (وحی) با ریشه و مبدا هستی، پیوند می خورند و مجموعه حکمها، قانونها و دستورهای خداوند را از راه وحی دریافت می کنند، اصلی است خدشه ناپذیر و ثابت شده در اسلام. در قرآن مجید، کلمه (وحی) بارها به کار رفته است. چگونگی به کار بردن آن در آیات گوناگون و نیز موارد کاربرد، به روشنی بیانگر آن است که از دید قرآن (وحی) تنها برای انسان نیست، بلکه در همه پدیدگان و آفریدگان دست کم، در پدیدگان زنده، به کار می رود. البته به همان نسبت که آفریدگان، بر حسب تکامل و بهره مندی از حیات و هدایت، گوناگونند، وحی نیز، درجه های گوناگون پیدا می کند. عالی ترین درجه و شکل وحی، همان وحی اصطلاحی است که به پیامبران الهی می شود. آنچه امروز به عنوان (کتابهای آسمانی) قانونها و آیینهای خداوند وجود دارد، نتیجه وحی است و از سوی خداوند به وسیله جبرئیل وحی شده است. در حقیقت، پیامبران الهی در درجه ای از کمال هستند که از جانب خداوند برای دریافت این گونه آگاهی از جهان غیب، برگزیده شده اند و آنها شایستگی کافی برای دریافت وحی را دارند.

بنابراین، در اسلام و بلکه در تمام ادیان الهی و آسمانی مساله وحی، پذیرفته شده است. در این صورت، اگر آن گونه که پلورالیستها می گویند: برای سعادت انسان و رفتن او به بهشت، همین مقدار بسنده باشد که هر فردی خود را از توجه به خود بر کند و به حق متوجه سازد و به اصطلاح (تجربه دینی) و دریافت هر فردی را از حقیقت مجهول، گوهر دین بدانیم و همه این دریافتهای ناهمگون و گاه ناسازگار را هم صحیح و حق به شمار آوریم و برای به حقیقت پیوستن دینداری و سعادت کافی بدانیم، دیگر جایی برای پذیرش وجود وحی و فرشته ای به نام جبرئیل و در نتیجه مجموعه ای به نام (کلام خدا) باقی نمی ماند و پای بندی به هیچ یک از آنها ضرورت و بلکه لزومی ندارد! به دیگر سخن، پلورالیزم دینی، با مفهوم وحی، ناسازگار است.

مدعیان روشنفکری و باورمندان به لیبرالیسم و رواج دهندگان اندیشه پلورالیستی به شیوه غربی، در سالهای پسین، بسیار تلاش ورزیده اند که مساله وحی را به گونه ای توجیه و تفسیر و روشنگری کنند که با اندیشه های پلورالیستی و برداشت آنان از دین باوری هماهنگ و سازگار باشد. از شرح و تفسیرهایی که آنان، بیش تر، از وحی ارأه می دهند، این گونه استفاده می شود که (وحی) چیزی جز دریافت تجربه دینی نیست و تجربه دینی هم، محدود به انسانهای ویژه نیست، همه انسانها چنین دریافتی را از حقیقت دارند.. در مورد پیامبران(ع) هم چیزی بیش از همین نبوده است. بر این اساس اصلا وحی به معنای مصطلح در نزد مسلمانان، مسیحیان، یهودیان و... آورنده

وحی به نام جبرئیل نمی تواند وجود داشته باشد:

(هر یک از انبیا خطی که یافته است با امت خود در میان نهاده است و این بهره ها متفاوت بوده است.)

برابر این سخن، آنچه پیامبران الهی به مردم ابلاغ کرده اند، در حقیقت، مکاشفه شخصی و دریافت و برداشت آنان از حقیقت بوده است؛ از این روی، هر یک از آنان، برابر ذوق و سلیقه و زمان و مکانی که می زیسته است، به گونه ای تجربه و برداشت کرده و همان را هم به امت خویش ابلاغ کرده است.

البته، همان گونه که شهید مطهری به روشنی بیان کرده، حقیقت وحی چندان شناخته شده نیست: (وهیچ کس نمی تواند ادعا کند که من می توانم حقیقت این کار را تشریح بکنم.) ولی این مقدار نیز روشن و یقینی است که آنچه به عنوان (دین) و معارف دینی، پیامبران الهی برای انسانها آورده اند، همان حقایقی است که بی هیچ جابه جایی و دگرگونی فرشته وحی بر آنان عرضه داشته است و آنان هم ملامور بوده اند، همان سخن وحی را، بی کم و کاست، به مردم برسانند. چنین باوری در همه ادیان الهی پذیرفته شده است. اگر کسی نگرش پلورالیستی و تکثرگرا را در عرصه دین درست بداند، ناگزیر باید وحی را (اگر آن را قبول داشته باشد) در محدوده تجربه دینی و دست بالا، گونه ای مکاشفه تفسیر کند و آن را به گونه همسان در یک یک انسانها، ساری و جاری

بداند و به طور طبیعی، چنین تجربه‌هایی بیانگر حق محض هم نمی‌توانند باشند.

### پیامدهای پلورالیزم دینی

پلورالیزم به معنای تکثرگرایی و چندین و چندتا دانستن ادیان بر حق، چنانکه متکلم آمریکایی، جان هیگ و هواداران اندیشه وی در کشورهای اسلامی می‌گویند، افزون بر این که سبب به شک و

گمان افتادن در دین می‌شود و به این جا می‌انجامد که هیچ دین و اعتقاد جزمی و یقینی وجود نداشته باشد، زیرا در تفکر پلورالیستی به هیچ روی برابر بودن معرفت دینی، با واقع، امکان ندارد و هیچ معرفت دینی، حتی ارکان و اصول اعتقادی ادیان، نمی‌توانند قطعی و یقینی باشند و با وحی نیز، سازگاری دارد و... پیامدهای دیگری هم دارد که پای بندی به آنها به هیچ روی ممکن نیست و نه تنها یک فرد مسلمان، که هیچ فرد دین باوری نمی‌تواند بدانها گردن نهد و پای بند باشد.

اکنون در این جا، پاره ای از این پیامدها را به گونه ای کوتاه و گذرا، از نظر می‌گذرانیم: ۱. اعتقاد به پلورالیزم دینی، ممکن نبودن دین و عقاید حق را در پی دارد؛ زیرا پای بندی به حق بودن هر دینی، ناگزیر باطل بودن ادیان دیگر را در پی دارد و فرض آن است که از دیدگاه پلورالیزم، همه ادیان بر حق هستند! در مثل، مسیحیت را حق می‌داند و مسیحیت، هر دینی غیر خود را مردود می‌شمارد، پس لازمه بر حق دانستن دین مسیحیت آن است که دینها و آیینهای دیگر همه باطل

باشند. بویژه اگر پلورالیزم دینی را آن گونه که هیگ می گوید، به ادیان غیرالهی و مکتبهای مادی مانند: کمونست گسترش دهیم و بگوییم همه ادیان و عقاید و مکتبهای اعتقادی موجود، الهی و غیرالهی، همه، بر حق هستند. این مساله نمود بیش تری می یابد.

۲. هر دینی اصول و ارکان اعتقادی روشنی دارد که به حقیقت پیوستن قوام آن دین به همان اصول و ارکان بستگی دارد. در اسلام اعتقاد به نبوت خاصه و رسالت حضرت محمد(ص) رکن اساسی است و اسلام بدون آن معنی ندارد. در حالی که لازمه پذیرش پلورالیزم آن است که در اساس اعتقاد به اصولی، همانند: نبوت خاصه و یا اصل امامت، که قوام تشیع به آن است، ضرورتی ندارد. همین که فردی خدا را قبول داشت و کلی نبوت را پذیرفت، کافی است. البته این در صورتی است که تکثرگرایی را در محدوده ادیان الهی بدانیم و گرنه اگر دامنه آن را به همه ادیان و مکتبهای موجود در جهان گسترش دهیم که دیگر روشن است و به طور کلی اعتقاد به توحید و معاد و نبوت عامه هم موردی ندارد و فردی می تواند بدون اعتقاد به اینها و با اعتقاد به یکی از مذهبهای بدوی و مشرک، اهل بهشت شود!

۳. پای بندی به پلورالیزم دینی، در نهایت به جدا دانستن دین از حوزه عمل می انجامد و به طور طبیعی سر از مرجئه گری و نوعی قلندری و صوفی گری در می آورد که برابر آموزه های روشن اسلام، امری باطل و مردود است.

۴. هر دینی یک سلسله نیایشها و عبادتهای ویژه به خود دارد که در هیات و شکل خاصی انجام می گیرند. لازمه پذیرش پلورالیزم آن است که هیات ویژه ای برای عبادتها و نیایشها باور نداشته باشیم. فرد پلورالیست، باید خدا را پرستش کند، ولی ناگزیر به نگهداشت شکل خاصی نیست و هرگونه که خدا را پرستش و کارهای عبادی خود را انجام دهد، کافی است در مثل، اگر نماز بگذارد، یاروزه بگیرد، یا بسان مسیحیان کارهای عبادی خود را انجام دهد و یا بسان راجه ها و جوکهای هندی نیایش کند، کافی است.

چنین انگاری در مورد پرستش خداوند باطل است و به هیچ روی هدف واقعی از پرستش خداوند را بر نمی آورد و به طور طبیعی هر دینی عبادت خداوند را جز در هیات و شکلی که خود آن دین برای عبادت معین کرده است، درست نمی داند.

۵. هر دینی احکام آیینهای ویژه خود را در زوایای گوناگون فردی و اجتماعی دارد که عمل به آنها پای بندی به آنها را برای پیروان خویش لازم می شمارد.

در مثل در پاره ای از آیینها و مسلکها و دینهای تحریف شده، از نوشیدن شراب بازداشته نشده یا از خوردن گوشت خوک جلوگیری نشده است. در حالی که در اسلام نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک حرام است. حال اگر بر اساس پلورالیزم، همه این دینها، با گوناگونی آیینها و حکمها و قانونها، بر حق باشند و پیروی از هر یک از آنها موجب رستگاری باشد، لازم می آید که

در احکام و آیینها ناسازگاری به وجود آید و فرد پلورالیست، هر کدام را عمل کند کافی باشد. از نظر وی، نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک هم حرام و ممنوع و سبب تباهی باشد و هم نباشد!

۶. باور به پلورالیزم دینی، باور به توحید و شرک است و این تناقض است. زیرا اگر دین اسلام و مسیحیت را در کنار هم و در یک ردیف، آن گونه که لازمه باور به پلورالیزم است، صحیح بدانیم معنای آن، این می شود که هم تثلیث را، که در مسیحیت تحریف شده، رواج یافته صحیح بدانیم و هم توحید را که رکن و اساس اسلام است.

به دیگر سخن، پیامد باور به پلورالیزم آن است که هم معتقد به توحید باشیم و هم نباشیم و به همان میزان که توحید را مهم و صحیح می دانیم، شرک و تثلیث مسیحیت تحریف شده را هم صحیح و درست بدانیم!

۷. اعتقاد به پلورالیزم دینی، سکولاریزم و جدایی دین از سیاست را در پی دارد و دست کم از دیدگاه اسلام، که دین کامل و جامع است و برای همه شوون زندگی و زوایای انسان برنامه دارد و دخالت در سیاست و اداره جامعه، بخشی از آموزه های آن است، چنین چیزی پذیرفته نیست.

۸. لازمه اعتقاد به پلورالیزم، نسبت اخلاق است. یعنی از باور به پلورالیزم لازم می آید، افزون بر عقاید و احکام، ارزشها هم نسبی باشند و هیچ ارزش اخلاقی مطلقى وجود نداشته باشد.

۹. در نهایت، لازمه تکثرگرایی نوعی بی دینی است و این گرایش و باور، سر از اباحی گری در می آورد زیرا اگر دین را این قدر کم رنگ کردیم و گفتیم: تنها اعتقاد، آن هم به هر مکتب و آیینی، برای سعادت بشر و وارد شدن به بهشت کافی است، در حقیقت از موضع دین، جواز بی دینی را صادر کرده ایم.

یادآوری: گاهی، شماری از روشنفکران و نویسندگان با اشاره به نکته اشتراکها و همانندیهای آیین مسیحی و یهودی، با اسلام و معدل گیری این که همه آنها در اصل گوهر دین و ارکان اعتقادی با هم هماهنگی و یکرنگی دارند، تلاش می ورزند، در کنار اسلام آنها را هم حق قلمداد کنند و بگویند: حق متکثر است و آنها هم بر حق هستند، ولی نخست آن که باید توجه داشت، دین مسیحی و یهودی کنونی، فاصله زیادی با اصل دین مسیحی و یهودی دارند. دین مسیحی و یهودی، تحریف شده و تحریف گران محتوای آنها را به کلی تغییر داده اند و کتابهای تورات و انجیل آکنده از تحریفهاست و با این حساب نمی توان آنها را همسنگ با اسلام، قرار داد.

دو دیگر، لازمه باورمندی به دین مسیحی و یهودی غیر تحریف شده، ایمان به حضرت محمد(ص) و شریعت اسلام است و این امر، به روشنی از آموزه های دینی و قرآن مجید استفاده می شود. در حقیقت مسیحی و یهودی واقعی کسی است که به آیین اسلام ایمان آورد و به بشارت تورات و انجیل عمل کند. بر همین اساس، قرآن مجید با این که پیامبران الهی را یک جریان پیوسته

معرفی می کند و همه را تایید کننده و بشارت دهنده یکدیگر می داند. مسیحیان و یهودیان باورمند به دین مسیحی و یهودی تحریف شده و شرک آلود را کافر می داند و از صراط حق و رستگاری به دور.